

زمینه های قیام عاشورا(۴)

- علل انفعال جامعه در برابر فعالیت های معاویه

خودداری از بذل مال در راه خدا

سستی در جانفشانی برای دین

تأثیر روابط قومی و گروهی

- راه های مقابله با عوامل انحراف در جامعه

بالا بردن سطح شناخت

افزایش سطح ایمان و معنویت

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين، والصلوة والسلام على سيد الانبياء والمرسلين، ابي القاسم محمد وعلى آله الطيبين الطاهرين المعصومين. اللهم كن لوليک الحجة بن الحسن صلواتک علیه وعلى آبائه في هذه الساعة وفي كل ساعة ولياً وحافظاً وقائداً وناصرأً ودليلاً وعيناً حتى تسكنه أرضك طوعاً وتمتعه فيها طويلاً. السلام عليك يا ابا عبد الله وعلى الارواح التي حلت بفنائك. فرار رسیدن ایام شهادت آقا ابی عبد الله را به پیشگاه مبارک ولی عصر - عجل الله تعالی فرجه الشریف - مقام معظم رهبری، مراجع بزرگ تقلید و همه شیفتگان مکتب حسینی تسلیت می گوئیم و از خدای متعال درخواست می کنیم که در دنیا و آخرت دست ما را از دامن ابی عبد الله کوتاه نفرماید.

حضور شما عزیزان بحث های کوتاهی را در زمینه مسائل مربوط به عاشورا مطرح کردم؛ و به این جا رسیدیم که دشمنان سیدالشهداء(علیه السلام) (که در واقع دشمنان اسلام بودند، توانستند مسیر صحیح خلافت و ولایت را منحرف کنند و تا آن جا پیش بروند که فرزند پیامبر(صلی الله علیه وآله) (را با آن وضع فجیع به شهادت برسانند. علت این مسأله سوء استفاده بنی امیه از موقعیت ها و شرایط موجود در آن زمان و نیز روش ها و تاکتیک هایی بود که به کار می گرفتند، تا بتوانند به مقاصد خود برسند. دستگاه اموی با استفاده از سه عامل تبلیغات، تهدید و تطمیع توانست مسیر جامعه را عوض کرده و شرایطی را به وجود آورد که مردم به این مصیبت بزرگ مبتلا شوند.

علل انفعال جامعه در برابر فعالیت های معاویه

با توجه به این که شرایط تاریخی کم و بیش قابل تکرار است و موارد مشابه آن نیز در دوران های دیگر واقع می شود، به دنبال سؤال قبلی سؤال دیگری به این صورت مطرح می گردد

(صفحه ۱۰۶)

که، درست است معاویه از ابزار تبلیغات توأم با فریب مردم و تحریف حقایق و در واقع ترور شخصیت ها از یک سو و با حربه تهدید و تطمیع از سوی دیگر فعالیت کرد، اما چرا مردم فریب خوردند و تحت تأثیر تهدیدها و تطمیع ها قرار گرفتند؟ این سؤال در واقع روی دیگر سکه سؤال قبل است، یعنی یکی فعل و دیگری انفعال است، بنی امیه اثر گذار و مردم اثر پذیر بودند. آن ها فاعل این تبلیغات، تهدیدها و تطمیع ها بودند و مردم در برابر آن ها منفعل بودند. در شب های گذشته، جهت مربوط به فاعلیت بنی امیه را عرض کردم. جهت دیگر سؤال این است که علت انفعال مردم چه بود؟ خوب، آن ها فریب می دادند، اما چرا مردم فریب خوردند؟ او تهدید می کرد، اما چرا مردم تحت تأثیر تهدیدها واقع شدند؟ این سؤال بیش تر از این جهت برای ما اهمیت دارد که ممکن است، با توجه به جواب آن، خود را آماده کنیم تا اگر خدای ناکرده شرایطی مشابه آن شرایط پیش آمد و دشمنان اسلام با استفاده از همان حربه ها خواستند مسیر صحیح انقلاب را تغییر دهند، آگاهانه واکنش نشان دهیم و سعی کنیم منفعل نشویم. البته این بدان معنا نیست که فقط زمانی می باید خودمان را آماده کنیم که معاویه و یزید یا شمر، عمر سعد و ابن زیاد دیگری پیدا شوند.

حوادث تاریخی عیناً تکرار نمی شود، بلکه مشابه آن ها اتفاق می افتد. شاید این مطلب را شنیده باشید که طبق روایتی که شیعه و سنی با اسناد متعدد نقل کرده اند، پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمودند: آنچه در بنی اسرائیل اتفاق افتاده است در امت من هم اتفاق خواهد افتاد. پیامبر (صلی الله علیه و آله) (این جمله را اضافه کردند که «حَتَّىٰ لَوْ دَخَلُوا جُحْرَ ضَبٍّ لَدَخَلْتُمُوهُ»^۱) اگر بنی اسرائیل وارد سوراخ سوسماری شده باشند، شما هم داخل آن خواهید شد. روایت به این معنا نیست که حتماً فرعونى در این زمان پیدا خواهد شد و خواهد گفت «أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَىٰ»^۲، اما امت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) (نیز به فرعونى که در زمان موسی بود مبتلا شوند، یا حتماً قارونى پیدا خواهد شد که آن ثروت عظیم را داشته باشد و مردم مانند آن زمان به قارون دیگری مبتلا شوند و یا این که حتماً سامری دیگری خواهد بود و بتی به شکل گوساله می سازد و مردم را به پرستش آن وادار می کند. دقیقاً همانند آن اتفاقات تکرار نمی شود، ولی وقایعی که از همان روح برخوردار است و شباهت های تامی به آن جریان ها دارد، اتفاق می افتد. در خصوص این بحث، مناسب است

۱. بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۱۲۸، باب ۲، روایت ۲۴.

۲. النازعات، ۲۴.

(صفحه ۱۰۷)

در جای خود نمونه هایی از وقایع صدر اسلام تا به حال که مشابه آن قبلا در بنی اسرائیل اتفاق افتاده است ذکر شود. لذا، این که می گویم آنچه در صدر اسلام اتفاق افتاده، ممکن است بعدها نیز واقع شود، به این معنا نیست که همان جریانات عیناً تکرار می شود. مثلاً، در شام معاویه ای پیدا می شود که قصد دارد فرزندش را به عنوان ولی عهد معرفی کند و الی آخر. بلکه حوادثی پیش می آید که روح و انگیزه های آن ها همان روح و انگیزه ها است. آنچه معاویه را واداشت آن حرکت را انجام دهد، در دیگران هم پیدا می شود. روش هایی که معاویه برای رسیدن به مقاصد خود به کار گرفت، دیگران هم به کار خواهند گرفت. و یا اثر پذیری که در مردم واقع شد، کم و بیش در آینده نیز ممکن است واقع شود. با توجه به این مطلب لازم است بررسی کنیم چرا

مردم این گونه فریب خوردند؟ و چرا تحت تأثیر تهدیدها و تطمیع ها قرار گرفتند؟ تا خود را برای زمانی که چنین امتحاناتی پیش می‌آید آماده کنیم؛ و اگر کسانی بخواهند ما را فریب دهند و تهدید یا تطمیع کنند، بتوانیم مقاومت کنیم.

این موضوع را می‌توان با بحثی تحلیلی از شرایط آن زمان بررسی کرد، که طبعاً چنین بحثی به طول می‌انجامد. ولی من گمان می‌کنم برای دسترسی به نتیجه مطلوب در مورد این مسأله راه ساده تری نیز وجود دارد و آن استفاده از کلمات خود سیدالشهداء (علیه السلام) است. در جلسه گذشته عرض کردم در طی بیست سال حکومت معاویه، حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) تقریباً ده سال آن را در کنار برادر بزرگوارشان و ده سال دیگر را به تنهایی در مدینه به سر می‌بردند، در نهایت سختی و تنگنا و فشار بودند. ولی گهگاه افرادی را شناسایی کرده و با آن‌ها به صورت محرمانه و دور از چشم مأموران حکومتی جلسه‌ای تشکیل می‌دادند و حقایق را به آن‌ها می‌گفتند. می‌فرمودند من این مطالب را به شما می‌گویم تا مبادا حق مندرس و فراموش شده و مردم نتوانند حق و باطل را از هم تشخیص دهند. از جمله این جلسات بر اساس آنچه در تاریخ ثبت شده است و روایات آن را برای ما نقل کرده‌اند، جلسه‌ای است که در منی با نخبگان علما و برجستگان مسلمانان آن زمان تشکیل دادند. می‌توان حدس زد که برای شناسایی این عده مدتی کار شده بود و با ایشان ارتباطاتی برقرار گردیده بود، تا آن‌ها را در منی در جلسه‌ای جمع کنند. کسانی که حج مشرف شده‌اند می‌دانند منی چه اندازه شلوغ است و نمی‌توان آن‌جا را کنترل کرد. به همین جهت بسیاری از فعالیت‌هایی که می‌خواستند دور از چشم حکومت‌ها انجام دهند، در منی انجام می‌شد.

(صفحه ۱۰۸)

جلسه‌ای در منی تشکیل شد و امام (علیه السلام) برای این نخبگان سخنرانی کردند. خوشبختانه بخش‌هایی از این سخنرانی نقل شده است که در تحف العقول، بحارالانوار و منابع دیگر ذکر شده است. قسمتی از این سخنرانی را شب گذشته نقل کردم. امشب بخش دیگری را که مربوط به مطلب مورد نظر می‌شود، قرائت می‌کنم. برای این که بفهمیم چرا مردم فریب معاویه و امثال او را خوردند و حکام جور توانستند با زمینه‌سازی و استفاده از غفلت مردم بر آن‌ها مسلط شوند، از همین موقعیت تاریخی شروع می‌کنیم. حضرت (علیه السلام) افراد حاضر در آن جلسه را این گونه توصیف می‌کنند که شما بزرگان این امت هستید، شما کسانی هستید که در سایه اسلام، و به برکت مقامات اسلامی و علمی که دارید مورد احترام مردم هستید، و این منزلتی است که خدا به شما داده است. از ذکر این اوصاف، مشخص است که این افراد جزء علمای قوم بودند. پس از بیان این که خداوند نعمت‌ها و منزلت و مقامی را به آنان عطا فرموده است، آن گروه را مورد نکوهش قرار می‌دهند و می‌فرمایند: با این که خدا این مقامات، منزلت و موقعیت اجتماعی را به شما داده است و بر اساس آن مردم از شما حرف شنوی دارند و به شما احترام می‌گذارند، اما شما از موقعیت خود استفاده نمی‌کنید.

خودداری از بذل مال در راه خدا

در بین این سخنرانی حضرت (علیه السلام) می‌فرماید: «فَلَا مَالًا بَدَلْتُمُوهُ وَلَا نَفْسًا خَاطَرْتُمْ بِهَا لِلَّذِي خَلَقَهَا وَلَا عَشِيرَةً عَادِيْتُمُوهَا فِي ذَاتِ اللَّهِ» «با این که خداوند چنین موقعیت اجتماعی به شما داده بود، اما این کارها را نکردید؛ یعنی انتظار می‌رفت با استفاده از موقعیت علمی خود و منزلت و شرافتی که در جامعه داشتید، این گونه کارها را انجام دهید، ولی هیچ یک از این اقدامات را نکردید. مالی را در راه ترویج اسلام صرف نکردید. قاعدتاً مخاطبان امام (علیه السلام) (خمس و زکات و حقوق واجب خود را پرداخت می‌کردند. این که حضرت (علیه السلام) می‌فرماید مالی را بذل نکردید، مقصود بیش از حقوق واجب است، چون گاهی بقاء دین احتیاج به هزینه کردن از اموال شخصی دارد، صحیح نیست بگویید ما حقوق واجبان را ادا کردیم و دیگر حقی بر عهده

ما نیست. اولین قدم این است که از اموال خود در راه ترویج اسلام، جلوگیری از بدعت ها و مبارزه با بدعت گزاران استفاده کنید، ولی شما این کار را نکردید.

۱. بحار الانوار، ج ۱۰۰، ص ۷۹، باب ۱، روایت ۳۷.

(صفحه ۱۰۹)

سستی در جانفشانی برای دین

«وَلَا نَفْسًا خَاطَرْتُمْ بِهَا لِلذِّی خَلَقَهَا» «بالاتر از صرف نکردن مال در راه خدا این که، جانتان را برای کسی که آن را آفریده بود به خطر نینداختید. ما عادت کرده ایم بگوئیم اگر تکالیف واجب به حد ضرر زدن به انسان رسید، دیگر واجب نیست. تصور می کنیم شرط امر به معروف و نهی از منکر این است که ضرری متوجه شخص نشود، و ترویج دین و مبارزه با دشمنان اسلام در حدی است که خطری متوجه انسان نشود. سیدالشهداء(علیه السلام) (به این علما می فرماید: «شما جان خود را در راه کسی که آن را آفریده و به شما عطا فرموده است به خطر نینداختید.» یعنی می بایست به خطر بیندازید. این همان نکته ای است که قبلاً عرض کردم که، در زمان ما فقط امام(قدس سره) (این مطلب را به خوبی و آشکارا بیان کرد، زمانی که فرمود در مهام امور تقیه نیست؛ تقیه، در امور عادی و امر به معروف و نهی از منکرهای عادی است، که اگر ضرری به کسی می رسد، می تواند بگوید من آنچه باید بگویم، گفتم و دیگر بیش از این تکلیفی نیست. ولی اگر مسأله ای مربوط به اساس و کیان اسلام می شود، در آن مورد صحبت از تقیه نیست. در این گونه مسائل است که فرمود تقیه حرام است، ولو بلغ ما بلغ. یعنی به هر جا که کار بینجامد؛ و لو هزاران نفر هم کشته شوند، نباید تقیه کرد، چون اساس اسلام در خطر است. در این صورت، و یا همان گونه که امام رحمه الله علیه تعبیر فرمود «در مهام امور» یعنی امور خیلی مهم تقیه روا نیست^۱.

قبلاً عرض کردم، باید از بعضی هم لباسی های خودمان گلایه کنیم، زیرا بعد از این فرمایش حضرت امام رحمه الله علیه حق این بود که بیش تر تلاش شود و مصادیق «مهام امور» که ایشان فرمودند در آن تقیه نیست، تبیین گردد تا مشخص شود آن امور مهم چه اموری هستند. امام(قدس سره) (چند مورد را مثال زده اند، اما موارد دیگری هم هست که باید تبیین گردد و حدود آن ها مشخص شود. این امر تا حد زیادی به مردم در جهت آشناسدن به وظیفه شان کمک می کند.

این دو گلایه ای بود که امام حسین(علیه السلام) (از بزرگان قوم داشتند و فرمودند علت این که معاویه و بنی امیه توانستند مسیر اسلام را منحرف کنند، اولاً این بود که شما در راه حفظ دین خدا پول خرج نکردید و ثانیاً این که شما جان خود را در این راه به خطر نینداختید، حفظ جان را وجهه همت خود قرار دادید و زمانی که شما را تهدید کردند، عقب نشینی کردید.

۱. رک: صحیفه نور، ج ۱، ص ۳۹؛ ج ۷، ص ۳۶.

(صفحه ۱۱۰)

تأثیر روابط قومی و گروهی

علت سوم انفعال جامعه در برابر تحریف این است که؛ «**وَلَا عَشِيرَةَ عَادَيْتُمُوهَا فِي ذَاتِ اللَّهِ**، «شما در راه خداوند و برای جلب رضایت او هیچ گاه با خویشاوندان خود که در راه باطل بودند مقابله نکردید. در آن زمان مسأله ارتباطات قومی و عشیره ای در فرهنگ عربی یک اصل بود. امروز هم در میان مردمانی که زندگی قبیله ای دارند چنین روحیاتی به چشم می خورد، یک نوع همبستگی قومی، عشیره ای، و خویش و قوم بازی وجود دارد. این که انسان به خاطر تعصب نسبت به بستگان خود اقداماتی انجام دهد، این روحیه در ما کم تر یافت می شود. اما در مورد کسانی که شهرنشین نیستند، هنوز هم وجود دارد. آن زمان روحیه حمایت از عشیره و قبیله بسیار قوی بود. امروزه مشابه این روحیه را در باندبازی ها و طرفداری های کسانی مشاهده می کنیم که از جهت سیاسی هم خط هستند و در یک جبهه قرار دارند. این عملکرد مانند همان نقشی است که آن زمان تعصب نسبت به عشیره و قبیله ایفا می کرد. امروزه که ما به صورت عشیره ای زندگی نمی کنیم، تعصب نسبت به هم خط های سیاسی جایگزین آن روحیه شده است.

در این مجالس صحیح نیست اسم اشخاص برده شود و در مورد مسائل شخصی افراد صحبت شود. ولی همین روزها در روزنامه ها دیدید اشخاصی با تمهیداتی که قاعدتاً از جانب سفارت آلمان برای آن ها فراهم شده بود، برای شرکت در کنفرانسی تعدادی ضد انقلاب از اطراف دنیا در آن جمع شده بودند، به آلمان رفتند. کنفرانس بر پا گردید و زنی لخت شد، لخت مادرزاد، مردی هم به همین صورت و الی آخر که اخبار آن را در روزنامه ها خوانده اید. یکی از نویسندگان **به اصطلاح** اصلاح طلب روزنامه های مشهور زنجیره ای نیز در آن جا مصاحبه کرده و در مورد حضرت امام (قدس سره) گفته بود که، خمینی به موزه تاریخ سپرده خواهد شد! درباره حجاب هم گفته بود ما در قانون اساسی مطالبی در ارتباط با حجاب نداریم! در مورد دموکراسی و ارزش های غربی هم گفته بود این مشکل اسلام است که نمی تواند خود را با ارزش های دموکراتیک غربی تطبیق دهد! ما این کار را خواهیم کرد و این راهی است که برگشت ندارد! یعنی اسلام از بین خواهد رفت! نام خمینی محو خواهد شد! حجاب و حرف هایی از این قبیل هم پایه و اساسی ندارد و آزاد خواهد شد! بعد از این که این مصاحبه

ا.ر.ک: **کیهان**، ۲۴/۱۳۷۹۱، گزارش مصاحبه اکبر گنجی با نشریه آلمانی تاکس اشپیگل.

(صفحه ۱۱۱)

افشا گردید و ترجمه آن و گزارش این کنفرانس در روزنامه ها منتشر شد، یکی از کسانی که عرق دینی داشت، این مصاحبه را تقبیح کرده و گفت این شخص نمی بایست چنین حرف هایی را زده باشد، این حرف ها نامربوط و مزخرف است و تعبیراتی از این قبیل ۱. گویا بعداً ایشان از طرف هم خط های سیاسی خود مورد نکوهش قرار گرفت که، چرا فردی را که هم خط ما بوده به این شکل تقبیح کردی؟ بعد از چندی این مطلب را ساختند که اصل این ماجرا دروغ بوده است و خیر این گونه نبوده است. همان آقایی که قبلاً این مصاحبه را تقبیح کرده بود از آن روزنامه ای که خبر این کنفرانس را منتشر کرده بود، مذمت کرد و گفت این مطالب نمی بایست منتشر شود، مخصوصاً که اصل خبر هم تکذیب شده است ۲. اگر شما این شخص را بشناسید، بهتر می فهمید که این سخنان چقدر از چنین شخصی زشت است. اگر یک سیاست باز بود که انتصاب به روحانیت نداشت و این حرف ها را گفته بود، انسان زیاد ناراحت نمی شد. اما چرا کسی که خود را مدافع اسلام و روحانیت و خط امام (قدس سره) می داند، این گونه حرف می زند و به این شکل موضع گیری می کند؟ چرا؟ به خاطر تعصب نسبت به هم خط سیاسی اش، چون این شخص با آن گروه در یک طیف و در یک جبهه قرار دارند، حرف خود را تغییر می دهد.

زمان معاویه هم مسأله حمایت از عشیره و قبیله رایج بود. چنان شرایطی حاکم بود که، اگر کسی از قبیله ای مرتکب گناهی می شد، افراد آن به روی خود نمی آوردند، یا حتی از او دفاع می کردند، یا این که کار او را توجیه می کردند؛ اما اگر از قبیله مخالف

بود، در بوق و کرنا می کردند و می گفتند چنین گناه بزرگی را مرتکب شده اند و باید مجازات شوند و الی آخر. روح طرفداری از عشیره و قبیله یکی از مشکلاتی است که نمی گذارد انسان به سمت حق گام بردارد. هنگامی که می بیند هم طیف ها و هم قبیله ای ها، و امروزه، هم خط های سیاسی او راهی را می روند، نمی تواند شجاعت به خرج بدهد و به آن ها بگوید در این مورد اشتباه کرده اند، بگوید بقیه حرف های ایشان را قبول دارم، اما این یک مورد اشتباه، خلاف قرآن، و مغایر ضروریات و اساس اسلام است؛ بگوید اساس این انقلاب و همه اصول را زیر سؤال برده است، وعده و مژده داده است که انقلاب از بین خواهد رفت. اما برعکس، به دلیل همین

۱. رک: همان، ۱۳۷۹/۱/۲۵، ص ۲.

۲. همان.

(صفحه ۱۱۲)

هم خط بازی ها از چنین شخصی حمایت می شود. این مشکل ماست، تعصب قبیله ای و عشیره ای در آن زمان و تعصب خطی و سیاسی و جبهه ای در این زمان.

سیدالشهداء(علیه السلام) (به علمای آن زمان فرمود: شما به خاطر خدا با خویش و قوم خود دشمنی نکردید، یعنی گاهی وظیفه شرعی اقتضا می کند انسان با خویش و قوم خود هم به دشمنی برخیزد. درست است در اسلام صله رحم واجب و قطع رحم حرام است، اما اگر طرفداری از خویشاوند به قیمت تضعیف اسلام و نظام اسلامی تمام شود، چه باید کرد؟ در این مورد باید اسلام را مقدم داشت یا وابستگان، پسرها و دامادها را؟ ولو به ضرر اسلام فعالیت کنند؟ ولو آبروی نظام اسلامی را ببرند، باید حمایت کرد؟ بگوید فرزندان من چنین هستند، یا خویش و قوم من چنان اند و از آن ها حمایت بیجا کند؟ این مسأله زمینه را برای سوء استفاده دشمنان فراهم می کند. سیدالشهداء(علیه السلام) (در آن خطبه به نخبگان فرمود: یکی از عللی که موجب شد معاویه بر شما مسلط شود و اسلام را منحرف کند این بود که، شما به خاطر خدا با خویشاوندان خود دشمنی نکردید، یعنی علاقه به خویش و قوم، علاقه به باند، وابستگی به هم خط و هم حزبی ها مانع شد از این که حق را بگویید و از حق حمایت کنید و زمینه ای شد تا آن ها این سوژه تبلیغاتی را نیز دست آورند و بگویند این ها اهل خویش و قوم بازی هستند، در پی اموال بیت المال هستند و از آن سوء استفاده می کنند، اگر برایشان امکاناتی فراهم شود، اول در اختیار خویش و قوم خود می گذارند؛ اگر مقامی پیدا شود، اول به فرزندان خود می دهند، و زمینه را برای تبلیغ علیه شما فراهم می کنند.

پس علت انفعال کسانی که تحت تأثیر تبلیغات معاویه قرار گرفتند، تعلق خاطر به مال و جان و خویشاوندان است، «فَلَا مَالًا بَدَلْتُمُوهُ وَلَا نَفْسًا خَاطَرْتُمْ بِهَا لِلذِّي خَلَقَهَا وَلَا عَشِيرَةً عَادِيْتُمُوهَا فِي ذَاتِ اللّٰهِ»؛ جامع این مسائل یعنی تعلق به مال، تعلق به مقام، تعلق به جان و تعلق به خویش و قوم و دار و دسته در فرهنگ اسلامی چیست؟ جامع این ها در فرهنگ اسلامی حب دنیا و دنیاپرستی است. این که می فرمایند «حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ» یعنی چه؟ دوست داشتن چه چیزی منظور است؟ آیا اگر انسان ماه و ستارگان یا طبیعت زیبا را دوست داشته باشد، بزرگ ترین گناه را مرتکب شده است؟ یا اگر انسان های مخلوق خدا را دوست بدارد، مرتکب گناه شده است؟ حب دنیایی که اساس هر گناهی است، چیست؟

۱. بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۲۵۸، باب ۱۴، روایت ۵؛ و موارد دیگر.

(صفحه ۱۱۳)

دل‌بستگی به امور دنیایی و لذت بردن از مال، مقام، دوستان و دار و دسته، خویش و قوم و باند، دنیاپرستی است. پس مشکل اصلی مسلمان‌ها که به واسطه آن تحت تأثیر عوامل شیطانی امویان قرار گرفتند، در یک کلمه، دنیا پرستی بود.

نشانه اصلی دنیاپرستی این است که اگر زندگی انسان به خطر افتاد، دیگر چیزی نمی‌فهمد. زمانی حاضر است کاری انجام دهد، خدماتی انجام دهد، به وظایف اجتماعی خود عمل کند، برای خود و خانواده اش تلاش کند، که در رفاه باشد. اما اگر گفتند اگر فلان راه را بروی خطرناک است و مال و مقامت، و در نهایت، جانت به خطر می‌افتد، در این صورت جایی برای این کارها نمی‌ماند. همه تلاش‌ها را برای این انجام می‌داد که خودش زنده بماند و از دنیا بیش تر لذت ببرد. این است که هم قرآن کریم و هم بیانات پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار) علیهم السلام (بزرگ ترین خصوصیت کفار را خودخواهی، خود دوستی و دنیاپرستی می‌دانند. در مقابل، مشخصه مؤمنان خود باختگی در راه خدا، ایثار، گذشت، فداکاری، شهادت طلبی است؛ یعنی مرگ برای آن‌ها مشکلی نیست، زندگی دنیا برای ایشان هدف اساسی نیست. اگر سعادت، آرمان، دین و ارزشهایی که به آن دل بسته اند، اقتضا کند بمیرند، به راحتی جان می‌دهند و هیچ مشکلی ندارند. حضرت علی (علیه السلام (می‌فرماید: «وَاللَّهُ لَأَبْنُ أَبِي طَالِبٍ أَنَسٌ بِالْمَوْتِ مِنَ الطِّفْلِ بِئَدَىٰ أُمِّهِ» «آیا احتمال می‌دهید علی (علیه السلام (هم به دروغ قسم یاد کند؟ به خدا قسم انس علی به مرگ از انس طفل شیرخوار به پستان مادر بیش تر است.

شب عاشورا سیدالشهداء (علیه السلام (به خواهر بزرگوارش زینب (علیها السلام (فرمود: اصحاب من هم این چنینند. ملاحظه کنید حسین (علیه السلام (چگونه افرادی را تربیت کرده است. درست است که بیست سال خون دل خورد، اما چنین گل‌هایی را برای عاشورا پروراند. اگر این‌ها نمی‌بودند، داستان عاشورا رونقی پیدا نمی‌کرد و من و شما حسین شناس نمی‌شدیم. اگر حسین را تک و تنها و پنهانی ترور می‌کردند، آنچه ما امروزه شاهد آن هستیم، اتفاق نمی‌افتاد. ببینید یاران حسین (علیه السلام (شب عاشورا به ایشان چه گفتند؛ حضرت زینب (علیها السلام (بعد از این که فهمید فردا روز شهادت است و همه کشته می‌شوند، خدمت برادر رسیده، عرض کرد: برادر جان! این اصحاب و یارانی که الان در کنار تو و باقیمانده کسانی هستند که امشب یا بین راه دسته دسته و گروه گروه رفتند، آیا ایشان را به خوبی می‌شناسی و مطمئنی که به تو وفادارند؟ حضرت (علیه السلام (اشک از

ان‌هج البلاغه، خطبه ۵.

(صفحه ۱۱۴)

چشمان مبارکش جاری شد و فرمود: «أما وَاللَّهِ لَقَدْ نَهَرْتُهُمْ وَبَلَوْتُهُمْ.... يَسْتَأْنِسُونَ بِالْمَمْنِيَّةِ دُونِي إِسْتِنَاسَ الطِّفْلِ بِلَبَنِ أُمِّهِ» «به خدا قسم من ایشان را آزمایش کردم، نه تنها آزمایش کردم، بلکه چند بار آن‌ها را از خود راندم و گفتم دست زن و فرزندان خود را بگیرید و بروید، این‌ها جانمانند، این‌ها می‌خواهند خون مرا بریزند و با شما کاری ندارند. معلوم می‌شود این سخنان برای آزمایش یاران حضرت (علیه السلام (بوده است. امام (علیه السلام (خطاب به خواهر خود می‌گوید: «بَلَوْتُهُمْ وَنَهَرْتُهُمْ» «یاران خود را آزمایش کردم، تا کسانی که باقی می‌مانند، ناب و خالص باشند؛ فرمود به خدا قسم من آنان را آزمایش کردم و از خودم راندم، ولی به این نتیجه رسیدم که آنان مرگ در حضور مرا بیش تر دوست دارند و با آن بیش تر از طفل نسبت به شیر مادر مأنوسند، «يَسْتَأْنِسُونَ بِالْمَمْنِيَّةِ دُونِي إِسْتِنَاسَ الطِّفْلِ بِلَبَنِ أُمِّهِ»، نسبت به این که در مقابل و نزدیک من بمیرند بیش تر از انس شیرخوار به شیر مادر علاقه دارند و دیگر از من جدا نمی‌شوند. حتماً شنیده اید که یاران امام حسین (علیه السلام (در شب عاشورا برخاستند و چه مطالبی گفتند، اگر هفتاد بار کشته شویم، سوزانده شویم و خاکستر بدن ما به باد داده شود، اگر بار دیگر زنده شویم، نزد تو برمی‌گردیم و در کنار تو می‌مانیم تا بار دیگر به شهادت برسیم.

امام حسین) علیه السلام (بیست سال خون دل خورد، اما چنین گل هایی را تربیت کرد. در مقابل، کسانی بودند که امام علیه السلام (از آن ها گلایه کرد و گفت مشکل شما علاقه به دنیاست، مشکل شما این است که از مرگ می ترسید، «وَلَكِنَّكُمْ مَكَّنْتُمُ الظَّلمَةَ مِنْ مِّنْزِلَتِكُمْ»^۲ «خطاب به همان نخبگان و علمای آن عصر می گوید ستمگران را تمکین کردید و اجازه دادید بر شما تسلط پیدا کنند». «وَأَسَلْتُمْ أُمُورَ اللَّهِ فِي أَيْدِيهِمْ» «کارهای خدایی را به دست آن ها سپردید، کارهای خدایی را که باید مردان خدا انجام دهند به دست ستمگران سپردید، به ایشان رأی دادید و آن ها را رأس امور قرار دادید. «يَعْمَلُونَ بِالشُّبُهَاتِ وَيَسِيرُونَ فِي الشُّبُهَاتِ» «کسانی را سر کار آوردید که کارهای شبهه آمیز که توجیه صحیح شرعی و قانونی ندارد، انجام می دهند و به دنبال شهوات هستند، راه را برای شهوت پرستان باز می کنند. فرهنگ سراهایی تشکیل می دهند که در واقع گناه سرا بشود، پول هایی از بیت المال مردم خرج می کنند تا زمینه و اسباب و ابزار گناه برایشان فراهم شود، روزنامه هایی را که مشوق گناه هستند تشویق می کنند. این کارهایی است که شما کردید. خوب، چگونه شد که چنین حکامی بر شما مسلط شدند؟ چرا این کارها را کردید؟

۱. ا.ک: مقتل الحسين للمقرم، ص ۲۶۲.

۲. بحار الانوار، ج ۱۰۰، ص ۸۰، باب ۱، روایت ۳۷.

(صفحه ۱۱۵)

جان کلام این جاست: «سَلَطَهُمْ عَلَى ذَلِكَ فِرَارُكُمْ مِنَ الْمَوْتِ» «آنچه موجب شد این ها بر شما مسلط شوند و شما هم اجازه دادید این ها بر دوش شما سوار شوند این بود که از مرگ فرار کردید، اگر از مرگ فرار نمی کردید و استقامت به خرج می دادید، اگر شما در مقابل دشمن ایستادگی می کردید، آن ها عقب نشینی می کردند. ببینید ایام عاشورای امسال چگونه عقب نشینی کردند! شما چه کردید؟ مگر آدم کشتید؟ مگر به جایی حمله کردید؟ مگر آشوبی به پا کردید؟ با این پیراهن های سیاهتان، با نوحه های خود و با سر و سینه زدن های خود نشان دادید که ما اسلام را می خواهیم، با همین حرکت شما آن ها عقب نشینی کردند و دیگر در این ایام به سیدالشهداء) علیه السلام (جسارت نکردند.

الحمد لله، به کوری چشم دشمنان امام حسین) علیه السلام (، امسال مراسم عزاداری در تمام شهرها و دهات خیلی بهتر از سال های گذشته برگزار شده است. آن ها به واسطه همین حرکت شما عقب نشینی کردند. اگر در سایر مراحل زندگی، موقعیت های سیاسی و اجتماعی نیز شما حضور خود را در صحنه نشان دهید، لازم نیست کسی را بکشید یا مثل آشوبگران ساختمان های دولتی را خراب کنید، این گونه اعمال در شأن شما و شأن حسینیان نیست، بلکه اظهار ارادت به دین و سیدالشهداء) علیه السلام (در شأن و وظیفه شماست. باید بگویید ما آماده ایم برای حفظ دین خود از مال، جان، خویشاوندان و فرزندانمان بگذریم، این آمادگی مهم است. بارها عرض کرده ام، این که قرآن می فرماید: «وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ» «هر قوه نظامی و جنگی که می توانید به دست بیاورید، نمی فرماید به خاطر این است که همه آن ها را به کار ببرید، سر این امر در این است که» «تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ»^۲ «این نیروها و تجهیزات را فراهم کنید تا دشمن بترسد؛ شما آمادگی خود را برای شهادت اعلام کنید تا دشمن عقب نشینی کند. آن ها که حاضر نیستند جان خود را به خطر بیندازند. کسانی که برای یک شیشه مشروب آشوب به پا می کنند حاضر نیستند جان خود را به خطر بیندازند. اگر شما مردانه به میدان بیایید، آنان تا آن جایی که عرب نی انداخت فرار می کنند، به شرط این که احساس کنند شما کسانی هستید که میدان را رها نمی کنید. این مطلب مهم است. امام حسین) علیه السلام (هم می فرماید مردم اگر بخواهند تحت تأثیر بنی امیه قرار نگیرند و دینشان محفوظ بماند، سه

عامل را باید داشته باشند، اموال خود را در راه دین صرف کنند، جانشان را در راه خدا به خطر انداخته و آماده شهادت باشند و دست از باندبازی برداشته و به دنبال حق باشند. اهل این محل، این خط، این حزب و مطالبی از این قبیل برایشان مطرح نباشد. ببینند خدا و پیغمبر (صلی الله علیه و آله) و امروز ولی فقیه چه می فرمایند؛ هر چه او گفت باید بر روی چشم بگذاریم، این عامل حافظ امنیت و وحدت ما و مانع نفوذ دشمنان و بیگانه پرستان در داخل صفوف ما خواهد شد. «سَلَطَهُمْ عَلَى ذَلِكِ» آنچه سلطه را به امویان بخشید: «فَرَأَوْكُمْ مِنَ الْمَوْتِ وَاعْجَبَكُمْ بِالْحَيَاةِ الَّتِي هِيَ مُفَارِقَتُكُمْ» دل بستگی شما به این زندگی دنیا که روزی از شما جدا خواهد شد، بود؛ این دل بستگی مانع از این می شود که مردانه به میدان بیایید و در نتیجه دشمنان در شما طمع می کنند. اما اگر دل به این زندگی نبستید، زندگی آخرت را باور داشتید و برای این که خدا راضی باشد و سعادت ابدی نصیب شما بشود، حاضر شدید دست از لذایذ این زندگی بردارید، هیچگاه دشمن بر شما مسلط نخواهد شد.

راه های مقابله با عوامل انحراف در جامعه

حال اگر ما بخواهیم ضعفی که در مردم آن زمان بود و زمینه را برای تسلط امویان فراهم کرد در ما پدید نیاید و اگر آمده است برطرف شود، چه اقداماتی باید انجام دهیم؟ گفتیم آن ها سه نوع فعالیت داشتند، تبلیغات فریبنده و گمراه کننده، تهدیدها و تطمیع ها.

بالا بردن سطح شناخت

در مقابل تبلیغات فریبنده چه باید بکنیم؟ باید شناخت، معرفت نسبت به اسلام، تشیع، خط امام حسین (علیه السلام) (و امروزه خط امام خمینی) قدس سره (را تقویت کنیم. باید معرفت خود را تقویت کنیم تا دشمنان امان نیابند افکار ضد امامرحمة الله علیه را به نام خط امامرحمة الله علیه معرفی کنند. این کاری بود که معاویه کرد، دیگران کردند، امروز هم اتباع معاویه همین کارها را انجام می دهند. مواردی که امامرحمة الله علیه صددرصد با آن مبارزه می کرد، امروز به دروغ می گویند امامرحمة الله علیه دنبال همین ها بوده و همین ها را می خواسته است، آزادی را، آزادی غربی را، آزادی بی بندوباری را؛ و می بینید جوان هایی که تحت تأثیر این حرف ها واقع شده اند چه کارهایی می کنند. روزی من در سخنرانی پیش از خطبه ها گفتم این ها دنبال چه می گردند؟ ده ها مقاله علیه من نوشتند که این

آقا دروغ می گوید، ما فقط آزادی سیاسی می خواهیم. جریان چهارشنبه سوری را دیدید که چه آزادی هایی را می خواستند. کسانی که به برگزاری جشن های چهارشنبه سوری تشویق کردند، دنبال چه می گشتند؟ می خواستند جشن تخت جمشید را هم تشکیل دهند، بودجه کلانی هم برای این کار گذاشته بودند؛ در مورد این کار ادعا می کنند همان چیزی است که امام (قدس سره) می خواست، می گویند مگر امامرحمة الله علیه نفرمود آزادی، استقلال؟ پس معلوم می شود که امام (قدس سره) (هم همین ها را می خواست! ببینید چه مغالطه ای؟ امامرحمة الله علیه آزادی از دست دشمنان اسلام را می خواست، نه آزادی از خدا و دین و ارزش ها را. آنچه عمر شریف امامرحمة الله علیه از دوران طفولیت تا پایان عمر صرف آن شد حفظ ارزش های اسلامی بود، قیام امامرحمة الله علیه برای حفظ ارزش ها بود، نه برای آزاد کردن مردم از ارزش ها. امروز بعضی از مسؤولان کشور بر ما منت می گذارند، اگر بگویم شما ارزش ها را در امور فرهنگی رعایت نمی کنید، می گویند چه ارزشی بالاتر از آزادی، ما آزادی به

مردم داده ایم و این بالاترین ارزش است! این همان است که امامرحمه الله علیه می خواست! این سخن از همان مقوله است که معاویه به امام حسین (علیه السلام) (می گفت تو داری از یزید غیبت می کنی! یزید از تو بهتر است برای این که او از تو غیبت و بدگویی نکرده است! این که می گویی یزید شارب الخمر است غیبت اوست!! مغالطه این گونه است.

اگر بخواهیم تحت تأثیر این مغالطات واقع نشویم، باید شناخت خود را نسبت به دین تقویت کنیم. عزیزان من! جوانان عزیز! باید در شبانه روز وقتی را برای مطالعه و بحث در امور دینی و معارف دینی بگذارید. دین از شکم، رفاه و ورزش کم ارزش تر نیست. برنامه ای بگذارید، جلسات مذهبی و مطالعات دینی داشته باشید، بحمد الله بعد از انقلاب کتاب های دینی زیاد نوشته شده است؛ جلسات بحث بگذارید و با هم گفتگو کنید، حتماً لازم نیست مُبلغ یا معلمی را دعوت کنید، مثل کتاب های مرحوم استاد شهید مطهری رضوان الله علیه را به بحث بگذارید، در مورد آن ها گفتگو کنید، مطالب آن را حلاجی کنید، آن گونه که طلبه ها کتاب های درسی را مباحثه می کنند؛ سطر به سطر بخوانید، بررسی کنید تا مفهوم هر بخش را به دست آورید، توضیح بدهید، بحث کنید، اگر در موردی هم ابهامی بود، فرد مناسبی را هفته ای یک مرتبه یا ماهی یک مرتبه دعوت کنید، تا برای شما توضیح دهد. اگر مطالعات دینی نداشته باشید، جلسات مذهبی هم آن چنان که باید، فعال نباشد و این گونه جلسات فقط به ایام عاشورا و امثال آن اختصاص داده شود، دشمنان اسلام و نظام هم مرتب از رادیوها و

(صفحه ۱۱۸)

تلویزیون ها با فیلم های ویدئویی با روزنامه ها! با روزنامه ها! با روزنامه ها! شما را بمباران تبلیغاتی می کنند، در این صورت نتیجه چه می شود؟ همین می شود که می بینید. الحمد لله در توده های مذهبی ما نیست، اما در بعضی مراکز هست و اگر جلوی آن را نگیرید، یعنی خود را مجهز نکنید خدای نکرده تدریجاً به درون شما نیز سرایت می کند.

برای مقابله با تبلیغات شیطنت آمیز و گمراه کننده، مطالعه و درس لازم است، و بدون آن معرفت انسان رشد نمی کند. اگر دین برای شما عزیز است، باید وقت گذاشت. بخشی از اهمیتی که برای ورزش قائل می شوید برای دین قائل شوید، قسمتی از وقتی که جوان ها صرف تماشای فوتبال یا حضور در باشگاه های ورزشی می کنند، صرف مطالعه دینی کنند، اگر دین عزیز است باید برای آن سرمایه گذاری کرد. دین با اجبار در دل ما به وجود نمی آید، ایمان به خودی خود رشد نمی کند. عوامل اجتماعی ایمان زداست نه ایمان آفرین، مخصوصاً با ارتباطات فرهنگی که امروزه برقرار شده است و با سیاست غلطی که مسؤولان فرهنگی کشور ما یا از روی جهل و ناآگاهی و یا خدای نکرده به عنوان مزدور بیگانگان اعمال می کنند، و در هر حال سیاستی را دنبال می کنند که ضد اسلام است، فرهنگ جامعه به سوی فرهنگ بی دینی و الحاد سوق داده می شود. در مقابل باید شما فعالیت علمی داشته باشید و این کار را وظیفه خود بدانید.

افزایش سطح ایمان و معنویت

در مقابل عامل دوم و سوم یعنی تهدیدها و تطمیع ها، باید ایمان را تقویت کرد. تأثیرپذیری در مقابل این عوامل و ترس انسان از این که در مقابل انجام ندادن فلان کار او را از اداره اخراج یا حقوقش را کم کنند، از ضعف ایمان است. مگر چنین کارهایی نکردند؟ چه تعداد رؤسای آموزش و پرورش و دانشگاه ها در این دو سال تغییر کردند؟ من نمی دانم چند نفر دیگر از رؤسای دانشگاه ها که قبلاً رئیس بوده اند باقی مانده اند؟ گاهی رئیس دانشگاه با تمام کادر اداری و حتی آبدارچی عوض می شود! چرا؟ چون از این خط سیاسی نیست! استقامت داشته باشید و بگویید ما را بیرون هم بکنید دست از امام (قدس سره) (بر نمی داریم. مرد باشید! تا چه زمانی می توانند با شما این گونه برخورد کنند؟ اگر این اشخاص مقاومت می کردند و خود را نمی باختند، با آن ها به این شکل رفتار نمی شد. ما سستی کردیم، ضعف نشان دادیم تا این

ستمگران بر ما مسلط شدند. اشتباه نشود، من همه دولت را نمی گویم، رگه هایی در بعضی از وزارتخانه ها و ادارات هستند که، مسیری را که همان مسیر آمریکاست دنبال می کنند، حالا یا دیگران خبر ندارند، یا آن ها را فریب می دهند و یا...

برای این که بتوانیم در مقابل تهدیدها و تطمیع ها مقاومت کنیم باید ایمان خود را تقویت کنیم. ایمان فقط با مطالعه پیدا نمی شود، بلکه تقویت ایمان با عمل است. البته معرفت قدم اول است، ولی با عمل است که ایمان رشد می کند. اگر انسان نماز نخواند، هر اندازه هم که در مورد نماز کتاب مطالعه کند ایمانش قوی نمی شود، صدها کتاب هم درباره نماز بخواند، اما نماز نخواند، هرگز ایمان او قوی نمی شود؛ ایمان با عمل و تلقین تقویت می شود. به خود تلقین کنید که اگر اسلام از من بخواهد، من آماده مرگ هستم. نه این که اگر اسم مرگ آمد ترس و لرزه شما را فراگیرد.

مناسب است باز هم از تعلیمات سیدالشهداء (علیه السلام) استفاده کنیم. حضرت (علیه السلام) (در روز عاشورا به اصحابش فرمود: «صَبْرًا يَبِي الْكِرَامِ»، ای آزاد زادگان! و ای شریف زادگان! استقامت کنید» **فَمَا الْمَوْتُ إِلَّا قَنْطَرَةٌ تَعْبُرُ بِكُمْ عَنِ الْبُؤْسِ وَ الضَّرَاءِ إِلَى الْجَنَانِ الْوَاسِعَةِ وَ النَّعِيمِ الدَّائِمَةِ**)، آزاد مردی این است، اول این گونه خطاب می کند که شما فرزندان آزادگی و بزرگی هستید: ای بزرگ زادگان! اندکی صبر کنید، این مرگ شما را از سختی، گرفتاری و پستی نجات داده و به بهشت های پهناور و نعمت های جاویدان می رساند، آیا این امر نامطلوب است؟ چرا باید از آن بترسید؟ آیا اگر کسی شما را از زندانی نجات داد و در قصر زیبایی وارد کرد، از او تشکر می کنید یا از او دلگیر می شوید؟ مرگ، شما را از این دنیایی که زندان مؤمن است، نجات داده و به قصرهای بهشتی می رساند. چنین چیزی دوست داشتنی است یا باید با آن دشمنی کرد؟ باید از آن ترسید یا باید آن را خیلی دوست داشت؟ مرگ این کار را برای شما می کند نه برای همه؛ اما برای دشمنان شما، آن ها را از بهشت خارج می کند و به جهنم می برد. چون همان دنیایی که در مقایسه با مقامات اخروی برای مؤمن زندان است، برای کفار با تمام بدبختی ها و گرفتاری ها بهشت است؛ چون کافر در آخرت به اندازه ای عذاب دارد که هر چه سختی در این دنیا تحمل کند، در مقابل عذاب های آن جهان باز بهشت است. مرگ، کفار را از بهشتشان خارج کرده و به جهنم می برد. ولی شما را از زندان نجات داده و به باغ پهناوری که «عَرْضُهَا

۱. بحار الانوار، ج ۶، ص ۱۵۴، باب ۶، روایت ۹.

السَّمَوَاتُ وَ الْأَرْضُ «می برد، باغی که پهنای آن آسمان ها و زمین را فرا می گیرد، شما را به چنین بهشتی می رساند. آیا این بد است و باید از آن منزجر باشید و بترسید؟ این که ترسیدنی نیست. سیدالشهداء (علیه السلام) (اصحاب خود را با چنین سخنانی تقویت می کرد. بی دلیل نبود که آن طفل سیزده ساله گفت: «**الْمَوْتُ أَحْلَى عِنْدِي مِنَ الْعَسَلِ**»، ۲ شوخی نمی کرد، تحت نظارت سیدالشهداء (علیه السلام) تربیت شده بود. من و شما هم اگر حسینی هستیم، باید با استفاده از همین تعلیمات ایمان بیاوریم به این که با ادامه راه حسین (علیه السلام) (مرگ برای ما بهترین نجات دهنده است.

انسان چه مقدار باید در این دنیا خون دل بخورد، چقدر سختی تحمل کند، چقدر ظلم و ستم به نام دین و بدعت به نام قرائت جدید از دین ببیند؟ هر چه زودتر بمیریم راحت تر می شویم. والله برای بنده با این غصه هایی که انسان در جامعه می خورد، مرگ بسیار شیرین است، اگر کافر علیه انسان کاری انجام می داد، غصه نداشت؛ تحریف دین و تحریف خط امام (قدس سره) (به نام احیای آثار امام رحمة الله علیه غصه دارد. مرگ برای ما چه ضرری دارد؟ ما را از این غصه ها نجات می دهد. سیدالشهداء (علیه

السلام (فرمود چه اندازه من اشتیاق به وصال جدم، پدرم و برادرم دارم) «! وَمَا أَوْلَهُنِي إِلَىٰ أَسْلَافِي إِشْتِيَاقٌ يَعْقُوبَ إِلَىٰ يُوسُفَ»^۳ به همان اندازه که یعقوب به دیدن یوسف علاقه داشت، بعد از چند سال که در چاه افتاد، آن اتفاقات برایش پیش آمد و یعقوب دوری او را تحمل کرد، اشتیاق من به مرگی که مرا به جدم و پدرم برساند مثل اشتیاق یعقوب نسبت به یوسف است. حضرت) علیه السلام (با این بیانات اصحاب خود را تربیت می کرد و روحیه می داد و در نتیجه آنان برای شهادت طلبی آماده می شدند. چگونه شد آن جوان هایی که قبل از انقلاب به واسطه تربیت های غلط شاهنشاهی در منجلاب گرفتار شده بودند، با بیانات امام) قدس سره (شهادت طلب شدند و آن حماسه ها را در جبهه ها آفریدند؟ چه عاملی موجب این تحول شد؟ سخنان حیات بخش امام رحمه الله علیه بود که از عمق جان او برمی خاست، در جان ها می نشست و تحول ایجاد می کرد. سعی کنیم از روش پیامبر اکرم) صلی الله علیه وآله (و ائمه اطهار) علیهم السلام (این درس را هم برای خودمان و هم برای دیگران بگیریم، شهادت طلبی را تقویت کنیم، آمادگی برای مرگ در راه خدا را به صورت یک آرمان ترویج کنیم. در این صورت هیچ کس بر ما مسلط نخواهد شد.

۱ آل عمران، ۱۳۳ .

۲. وسیلة الدارین فی انصار الحسین علیه السلام (، ص ۲۵۳ .

۳. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۶۶، باب ۳۷، روایت ۲ .